

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/08/03

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

تاکنون هفت مسئله از مسائل ده‌گانه مقصد سوم روشن شد. در غالب این مسائل، بین آمیزش و عده تلازم بود؛ هر جا آمیزش بود معلوم می‌شود عده است، هر جا عده بود معلوم می‌شود آمیزش است. گاهی به ذکر «أحد القیدین» از ذکر قید دیگر بی‌نیاز بودند، گاهی هر دو را ذکر می‌کردند و این تلازم برای آن است که آن عده‌ای که زمان آن معیار اسلام آوردن اوست، عده‌ی آمیزش است؛ وگرنه عده‌ی وفات مرد، سخن از اسلام آوردن او نیست. اینکه در این مسائل شش‌گانه یا هفت‌گانه‌ای که تاکنون مطرح شد و همچنین سه مسئله‌ای که بعداً مطرح می‌شود - به اذن خدا - بین آمیزش و عده تلازم هست؛ یعنی هر جا عده است آمیزش است و نه غیر آن، برای آن است که در عده‌ی وفات سخن از اسلام آوردن مرد مطرح نیست، اثری ندارد؛ آن عده‌ای سودمند است که مرد باشد و در عده‌ی زن اسلام بیاورد تا این نکاح صحیح باشد و این می‌شود عده‌ی آمیزش.

اما عده‌ی وفات در چند طایفه از نصوص، مخصوصاً در سه باب از ابواب فقه، مسئله عده‌ی وفات مطرح است که چه آمیزش باشد، چه آمیزش نباشد. در ابواب «مهور»، کیفیت مهر، آنجا بابی است که زن اگر آمیزش هم نشده باشد، مهر او با مرگ مرد چقدر است و عده هم باید بگیرد عده‌ی کامله. چندین روایت است در ابواب «مهور»، باب 51 به بعد.

در کتاب «میراث» هم روایاتی است که دلالت می‌کند که زن، ولو آمیزش نشده باشد، اگر شوهرش بمیرد، باید عده‌ی وفات بگیرد. حالا از زمان شنیدن مرگ یا از زمان وقوع مرگ؟ در روایات هست که ولو بعد از یکسال هم بفهمد که شوهرش چه وقت مُرد، از زمان اطلاع باید عده‌ی وفات نگه بدارد. آن مسئله حدادی که بر زن لازم است، خودش را زینت نکند، جامه‌ی زیبا نپوشد و مانند آن، در آن ابواب مطرح است.

قسمت سوم در کتاب «طلاق» است در باب «عده» که عده چیست و چه کسانی باید عده نگه بدارند و زن باید عده نگه بدارد، آنجا این باب عده‌ی وفات مطرح است که در آنجا آمده است زن اگر آمیزش شده باشد که عده‌ی طلاق دارد و اگر آمیزش نشده باشد شوهر مُرده عده‌ی وفات دارد.

در این بخش اخیر نصوص دو طایفه است: یک طایفه می‌گوید عده دارد، یک طایفه می‌گوید عده ندارد که اجمالاً اشاره می‌شود و تفصیلاً به باب خودش ارجاع می‌شود که این روایات یا حمل بر تقیه کردند یا گفتند مخالف قرآن است، طرح کردند که خواهد آمد.

پس در بین این فروع هفت‌گانه که تاکنون مطرح شد، بین عده‌ی طلاق با دخول تلازم هست، نه عده‌ی وفات، تا ما بگوییم عده گاهی هست

در حالی که آمیزش نیست؛ زیرا در عده‌ی وفات سخن از اسلام آوردن مرد و مانند آن رأساً مطرح نیست.

مطلب دوم آن است که مرحوم محقق در متن *شرایع* در مسئله ششم این چنین فرمود: «إذا أسلم وعده أربع وثنيان يمدخول بهن»؛ [1] این قید مسئله است. فرض در جایی است که او چهار همسر آمیزش شده دارد. صاحب *جوهر* هم همین را فهمید و درست فهمید، نه اینکه صاحب *جوهر* فرض را برده باشد در مدخول بها یا غیر مدخول بها؛ لذا صاحب *جوهر* دارد که اگر غیر مدخول بهن بودند «بن منه»، تعبیر *جوهر* این است که «بن منه»؛ یعنی بینونت حاصل می‌شود؛ یعنی مرحوم محقق درست گفته است، فرض مسئله در صورت آمیزش است و اگر آمیزش نشده باشد عده ندارد و بینونت به مجرد اسلام حاصل می‌شود؛ اگر مرد مسلمان شده باشد زن‌ها و ثنی باشند و آمیزش نشده باشد، انفساخش آنی است. تعبیر صاحب *جوهر* این است که اگر آمیزش نشده باشد «بن منه»؛ یعنی فوراً بینونت حاصل می‌شود. [2]

«فتحصل» که در این مسائل هفت‌گانه‌ای که مطرح شد، بین عده و آمیزش تلازم است. اگر گفتند عده دارد یعنی حتماً آمیزش شده است، کاری به عده‌ی وفات ندارد. حالا اجمالاً این مسئله عده‌ی وفات که آیا آمیزش در آن شرط است یا نه؟ گرچه روایات آن در این سه باب فراوان است، صحاح معتبر در آن هست، مورد عمل اصحاب است؛ ولی در باب «عده» روایت معارض دارد و آن معارض را حمل کردند یا بر تقیه یا چون مخالف قرآن است، معمول به نیست و مانند آن. *وسائل*، جلد 22 صفحه 247 باب 35 عنوان باب این است: «بَابُ وَجُوبِ عِدَّةِ الْوُفَاةِ عَلَى الْمَرْأَةِ الَّتِي لَمْ يُدْخَلْ بِهَا»؛ زنی که مدخول بها نیست عده ندارد و اگر چنانچه شوهر مرد، عده دارد.

چندین روایت است؛ روایت اول را که مرحوم کلینی [3] نقل کرد این است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَتَحْتَهُ امْرَأَةٌ لَمْ يُدْخَلْ» این مرد، «بها»، «أو لَمْ يُدْخَلْ بِهَا»؛ حضرت فرمود: «لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَلَهَا الْمِيزَانُ كَامِلًا وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةٌ». [4] از اینکه دارد «نصف مهر»، از اینکه دارد «میراث»، از اینکه دارد «عده‌ی کامله»، این گونه از روایات تثلیثی باعث می‌شود که این روایات را در سه باب ذکر کردند؛ هم در باب «مهور»، چون دارد: «لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ»؛ هم در باب «میراث»، چون دارد: «لَهَا الْمِيزَانُ»؛ هم در کتاب «طلاق» در باب «عده»، مثل همین باب که دارد: «عَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةٌ». اگر روایات عده‌ی وفات «غیر مدخول بها» را در سه جا نقل کردند، برای این است که این روایات سه حکم را که مربوط به آن سه جا هست تعرض دارند. این روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ طوسی هم با سند صحیح نقل کرده است.

مرحوم کلینی [5] روایت دومی که نقل کرده است از «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» است که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) دارد، فرمود: «قُضِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْمَوْتِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَمْسَسْهَا»؛ زنی که شوهر او مرد و آمیزش نکرد، حضرت فرمود: «لَا تُنْكِحُ حَتَّى تُعْتَدَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا عِدَّةَ الْمَوْتِ عَنْهَا زَوْجُهَا»؛ [6] او باید عده‌ی وفات نگه بدارد. آن سه طهر مطرح نیست، چهار ماه و ده روز مطرح است؛ هم عده است، هم عده‌ی آن با طلاق فرق دارد.

روایت دوم را که مرحوم کلینی نقل کرد، مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) هم جزء قضایای حضرت امیر نقل کرده است؛ [7] چه اینکه مرحوم شیخ طوسی [8] هم همین روایت را نقل کرده است. محمدین ثلاث (رضوان الله علیهم) این روایت نورانی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل کردند. روایت بعدی که مرحوم کلینی [9] به

اسناد خود از «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ» که معتبر است نقل می‌کند از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه)، حضرت فرمود: «إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا وَ قَدْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نَضَعُهَا فَرَضَ لَهَا». یک؛ «وَلَهَا الْمِيرَاثُ»، دو؛ «وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ» [10] سه؛ چون این‌گونه از روایات سه حکم را دارد، در سه باب نقل کردند.

حالا معارض این روایات؛ روایت چهارم این باب را که نقل می‌کند از «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ السَّابَاطِيِّ» می‌گوید از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردیم: «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»؛ این طلاق قبل از آمیزش است، آیا این عده دارد یا نه؟ فرمود: «نَا عِدَّةٌ عَلَيْهَا». این جواب سؤال اول. ساباطی می‌گوید از مطلب دوم سؤال کردم: «وَوَسَّأْتُ عَنْ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»؛ اگر کسی قبل از آمیزش، شوهر او مُرد، آیا عده دارد یا نه؟ حضرت فرمود: «نَا عِدَّةٌ عَلَيْهَا فَمَا سَوَاءٌ؟» [11] این صریح در نفی عده است؛ آنها ظاهر در اثبات عده هستند، گرچه سند آنها معتبر و صحیح است، این حمل بر استحباب می‌شود؛ برای اینکه این صریح در نفی است، آن ظاهر در لزوم است و این صراحت در نفی مقدم بر آن ظهور است، آن حمل بر استحباب می‌شود که حداد او مستحب است، عده نگهداری او مستحب است.

روایت پنجم هم که مرحوم کلینی «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ» نقل می‌کند این است که می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَعْلَيْهَا عِدَّةٌ قَالَا لَا فَلْتُكُلُّهُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَعْلَيْهَا عِدَّةٌ قَالَ أَمْسِكْ عَنْ هَذَا»؛ [12] از این صرف نظر کن! اگر عده بود که مثلاً حضرت ذکر می‌کرد. این دوتا روایت معارض است.

مرحوم صاحب وسائل دارد که «ذَكَرَ الشَّيْخُ أَنَّ الْأَخْبَارَ السَّابِقَةَ مُوَافِقَةً لِظَاهِرِ الْقُرْآنِ»؛ چون در قرآن کریم است که «الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ» اینها می‌میرند و ازواج می‌گذارند، «يَتَرْتَضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»، این صریح قرآن است؛ منتها تقیید نشده به آمیزش، می‌خواهند به اطلاق آن تمسک کنند. کسانی که می‌میرند و همسرانی می‌گذارند، «يَتَرْتَضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»، آیا این از باب تصرف در ماده، مطلق و مقید، حمل بر جایی می‌شود که مثلاً آمیزش شده است؟ یا نه، به اطلاقش باقی است و حمل بر استحباب می‌شود؟ یا این روایات طرح می‌شود؟

مرحوم شیخ می‌فرماید که روایت‌هایی که می‌گوید عده ندارند، مخالف با قرآن است و روایاتی که می‌گویند عده دارند، موافق با ظاهر قرآن هستند، این حرف مرحوم شیخ طوسی؛ [13] مرحوم صاحب وسائل اضافه می‌کند می‌فرماید: «وَوَيْسُكَ الْحَمْلُ عَلَى التَّقِيَّةِ فِي الْخَبَرَيْنِ الْأَخِيرَيْنِ بِقَرِينَةٍ اسْتَدْلَاهُ فِي الْأَوَّلِ بِالْقِيَاسِ وَ يَحْتَمِلُ الْحَمْلُ عَلَى الْإِنْكَارِ دُونَ الْإِخْبَارِ»؛ یعنی این عبارت «فَمَا سَوَاءٌ» قیاس کرد حضرت عده‌ی وفات را به عده‌ی طلاق که اگر طلاق قبل از آمیزش بود عده ندارد، وفات هم اگر قبل از آمیزش بود عده ندارد، این قیاس است و قیاس باطل است. پس اینکه در «فَمَا سَوَاءٌ» از سنخ قیاس است و قیاس باطل، پس این روایت حجت نیست. این یک محمل دیگری است که صاحب وسائل دارد و می‌گوید حمل بر انکار هم هست که حضرت فرمود: «فَمَا سَوَاءٌ»؛ یعنی آیا مسئله‌ی وفات و مسئله‌ی طلاق یک حکم دارد؟! یقیناً دوتا حکم دارد. «عَلَى أَنَّ الثَّانِيَّ لَا تَصْرِيحَ فِيهِ بِشَيْءٍ بَلْ هُوَ قَرِينَةٌ لِلتَّقِيَّةِ» که حضرت فرمود: «أَمْسِكْ عَنْ هَذَا»؛ یعنی این را رها کن! «وَوَيْسُكَ الْحَمْلُ عَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا بَعْدَ الطَّلَاقِ الْبَائِنِ وَ لَوْ بِغَيْرِ فَضْلٍ»؛ یک طلاق بائن بود بعد مُرد. ممکن است با این حل شود. «وَوَيْسُكَ مَا يَدُلُّ عَلَى وَجُوبِ عِدَّةِ الْوَفَاةِ مَعَ عَدَمِ الدُّخُولِ فِي الْمَهْوَرِ فِي أَحَادِيثَ كَثِيرَةٍ» [14] این عصاره‌ی بحث درباره عده که عده‌ی وفات هست ولو آمیزش نشده باشد و در مسئله ما هیچ یعنی هیچ! دخالتی ندارد؛ برای اینکه در مسئله‌ی ما عده‌ای معتبر و مورد بحث است که مرد بتواند در زمان

عده‌ی زن، اسلام بیاورد، از این جهت تلازم است و صاحب جوهر حرف مرحوم محقق را فهمیده و همین‌طور قید را قید احترازی می‌داند، نه فرض مسئله را فرق داده باشد.

اما حالا چون روز چهارشنبه است و ایام هم متعلق است به وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) که الآن از فیض این ذات مقدس و به برکت ذکر مصیبت ایشان این فضا معطر شد و همه ما در کنار این سفره قرار گرفتیم، یک بیان نورانی از امام مجتبی (سلام الله علیه) نقل شود. مرحوم کلینی مستحضرید برخلاف مرحوم صدوق، رحلت امام مجتبی (سلام الله علیه) را آخر ماه صفر می‌دادند؛ ولی مرحوم صدوق و برخی از بزرگان و مشایخ دیگر رحلت آن حضرت را هفتم ماه صفر می‌دانند. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد اول کافی صفحه 461، آنجا دارد که «وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ سَنَةِ إِثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ رُوي أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مَضَى ع فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ»؛ اما مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) و بعضی از مشایخ دیگر (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) آن را در هفتم ماه صفر دانستند.

اما بیان نورانی امام مجتبی (سلام الله علیه)؛ این را هم مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) فرمود: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى»؛ [15] یعنی ذات اقدس الهی به شما قلب داد، صدر داد؛ حالا تفاوتی بین صدر و قلب است یا نه، یک ظرفی برای فهمیدن و معارف داد. فرمود این ظرف را پُر از دو چیز کنید، لبریز کنید، جای خالی نباشد، تا جا دارد علم وارد کنید، نگویید ما نمی‌توانیم به اینجا برسیم، وعاء علم باشید، ظرف علم باشید: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى». علم هم که «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سَنَةٌ قَائِمَةٌ»؛ [16] آن «فریضه عادلّه» و «سنت قائمه» فقه و اخلاق و اینهاست، آن «آیه محکمه» معارف عقلی است و مربوط به اصول دین است. این «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ» را هم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود، هم از ائمه دیگر رسید. [17] اینکه فرمود ظرف دانش باشید؛ خدا غریق رحمت کند مرحوم آخوند یک مثالی دارد در کفایه دارد، این مثال ریشه در سنت بزرگان اسلامی دارد. مرحوم آخوند در مثال دارد که گاهی انسان یک فردی را به عنوان امتثال یک کلی یا عام یا مطلق می‌آورد، بعد جا برای تدارک نیست؛ مثل اینکه یک ظرف آب شور را شما ریختید پای این درخت، بعد هم آب شیرین بریزید او جذب نمی‌کند، آنچه را که باید جذب کند همین است، دیگر آب بعدی را که جذب نمی‌کند؛ منتها شما باید آب شیرین می‌ریختید، آب شور ریختید. این ظرف، دل، جا برای هر حرفی نیست! مگر چقدر ظرفیت دارد؟! آدم فضای مجازی را نگاه کند، صدا و سیما را نگاه کند، روزنامه را نگاه کند، حرف زید و عمرو را نگاه کند، مهملات را هم بشنود، دیگر جا نیست! آنوقت چهار مطلب علمی، تفسیری، روایی، اخلاقی، اعتقادی، فهم بخوایی بدهی، این دیگر جا نیست. درست است که قلب مجرد است؛ اما از بعضی از امور شبیه معده است؛ آدم غذاهای بی‌خاصیت را بخورد مگر معده چقدر ظرفیت دارد؟! این غذا مشکل بدن را حل نمی‌کند، برای اینکه جا برای غذای سالم نمی‌گذارد. این بزرگان خدا را شناختند، با خدا معامله کردند. خدا خودش را به ما معرفی کرد، گفت با من معامله کنید. معامله با خدا تنها این نیست که حرف او را گوش کنیم نماز بخوانیم، روزه بگیریم. با من معامله کنید، معامله کنید یعنی چه؟ شما با یک مغازه‌داری معامله می‌کنید چیزی می‌خرید یا چیزی می‌فروشید، یک قرارداد می‌بندید؛ فرمود من هم همین هستم. این سه تا کتابی که در فقه هست: «نذر»، «یمین»، «عهد»؛ آن «نذر» و «یمین» مطرح است، «عهد» مطرح نیست اصلاً! عهد یعنی چه؟ یعنی یک طرف ما، یک طرف خدا. با او عهد می‌بندیم که من این کار را می‌کنم تو هم این کار را برای من بکن! این خداست. این قدر خودش را تنزل،

تنزل، تنزل داد، طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که «الَّذَانِي فِي غُلُوبِهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوهِ» [18] فرمود من هم یک بقال، من هم یک بزاز، شما می‌روید با آنها معامله می‌کنید. این عهد یعنی چه؟ این کتاب عهدي که ما در فقه می‌خوانیم یعنی چه؟ نذر را می‌فهمیم، یمین را می‌فهمیم، اما با چه کسی عهد ببندیم؟ با خدا عهد می‌بندیم، یک طرف ما و یک طرف اوست. آنها که برنامه داشتند می‌گویند که عهد کردم که قصه نخوانم! مگر قلب آدم جای هر حرفی است؟! هر حرفی را گوش می‌دهد؟! هر روزنامه‌ای را می‌خواند؟! هر سخنرانی را گوش می‌دهد؟! مگر چقدر ظرفیت دارد؟! این بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) است، فرمود ظرف علم باشید: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ»؛ پُر کنید. آن هم از بیان نورانی پدرش کمک گرفته که درست است ما می‌گوییم شکم ظرف غذاست و قلب ظرف علم است؛ اما «کم فرق بین الأرض و السماء»! شکم وقتی مظروف آمد، این شکم پُر می‌شود و قلب وقتی مظروف آمد، این ظرف را توسعه می‌دهد، اگر آن عرضه را داشته باشد. چقدر این بیان نورانی امیرالمؤمنین بلند است؟! این در آخر نهج البلاغه است، فرمود به اینکه: «كُلُّ وَعَاءٍ يَصِفُّمَا جُعِلَ فِيهِ إِذَا وَعَاءُ الْعِلْمِ» [19] فرمود در تمام عالم، قلب یک ظرف خاصی است. در هیچ گوشه عالم، شما ظرفی مثل ظرف دل پیدا نمی‌کنید، چرا؟ برای اینکه خاصیت ظرف این است: مظروف وقتی بیاید، به اندازه خود جا را تنگ می‌کند. اگر کسی ظرفی داشت که ده لیتر آب می‌گیرد، دو لیتر آب آمد، این دیگر جا را تنگ کرده ست، این ظرف دیگر ظرفیت ده لیتر را ندارد، باید هشت لیتر بریزید، وقتی ده لیتر ریختید، تمام می‌شود و پُر می‌شود. هر ظرفی تابع مظروف است و وقتی مظروف آمد، جا را تنگ می‌کند؛ مگر ظرف علم که وقتی مظروف بیاید، این ظرف را توسعه می‌دهد، «كُلُّ وَعَاءٍ يَصِفُّمَا جُعِلَ فِيهِ إِذَا وَعَاءُ الْعِلْمِ»؛ استثنا را هم توضیح می‌دهد. این استثنا به این معنا نیست که علم ظرفیت را کم نمی‌کند، بلکه دو پیام دارد: یکی کم نمی‌کند، یکی اینکه توسعه می‌دهد.

حالا یک طلبه‌ای که وارد مثلاً رسائل یا مکاسب شد، قلب او ظرفیت فهمیدن ده‌تا مطلب عمیق علمی را دارد، همین که این ده‌تا مطلب را فهمید، حالا ظرفیت دارد که بیست مطلب را بفهمد؛ وقتی این بیست مطلب را فهمید، حالا ظرفیت دارد که سی مطلب را بفهمد. علم آن خاصیت را دارد که نه تنها جای کسی را تنگ نمی‌کند، بلکه به ظرف ظرفیت می‌دهد. این بیان بوسیدنی نیست؟! «كُلُّ وَعَاءٍ يَصِفُّمَا جُعِلَ فِيهِ إِذَا وَعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَنْسُجُ بِهِ»؛ چه کسی گفته که ما نمی‌توانیم به فلان درجه برسیم؟! سه‌تا طلبه، طلبه متوسط؛ سه‌تا طلبه در حوزه نجف درس خواندند، سه شاهکار خلق کردند. مرحوم آقا سید محسن حکیم یک طلبه‌ای بود، مرحوم علامه امینی یک طلبه‌ای بود، مرحوم طباطبایی یک طلبه‌ای بود، آنها شاگردان مرحوم آقای نائینی و آقا ضیاء بودند. این مستمسک مرحوم آقای حکیم یک کتاب قوی و غنی فقهی است، این تقریرات نیست، قلم خود ایشان است. بعضی از اساتید ما هم «بالصراحه» گفتند که این کتاب، کتاب غنی است؛ آدم همین‌طور نمی‌تواند مطالعه کند، باید با تأمل مطالعه کند، با اینکه خودش یک فقیهی بود. علامه امینی که حشر او با علی و اولاد علی، او هم یک طلبه بود، او یک فخری آفرید این کتاب کلام ایشان، ولایت را زنده کرد. شما اگر این داغ‌ها و دردهایی که انسان احساس می‌کند احساس می‌کردید، یک قدری بهتر از این جامعه فکر می‌کرد. کتاب /المعنی از قاضی عبدالجبار معتزلی است، او اهل اسدآباد همدان است، او تقریباً معاصر کلینی است، بیست جلد کتاب در کلام دارد. ما مرحوم کلینی را خیلی احترام می‌کنیم، ولی دست ما بسته است، چون از کلینی چیزی نداریم، فقط حدیث داریم. او بیست جلد کتاب علمی در این بحث‌ها نوشته که شش جلد آن در دسترس نیست، ولی چهارده جلد آن در دسترس است. معاصر کلینی هست، سبقت علمی دارد، صبغی علمی دارد، بیست جلد کتاب کلامی نوشته، در جلد بیستم در کمال - چه تعبیری عرض کنیم؟! - بی‌انصافی در مسئله

«مباهله» حضور مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) را انکار می‌کند و می‌گوید: «رُوي» که در مباهله علي نبود! شما چه توقع دارید سني مباهله را خوب بفهمد؟! یک اميني می‌خواهد که در برابر این شخص بایستد. مباهله «و ما ادریک ما المباهله»! ما قبلاً مدام می‌شنیدیم که «حَسْبُنَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسْبِنِ» [20] توجیه می‌کردیم که وجود مبارک «حَسْبُنَا مِنِّي». چون نوه اوست: «وَأَنَا مِنْ حَسْبِنِ». برای اینکه دین او به وسیله کربلا زنده شد، بعد وقتی می‌فهمیم که این حرف درباره امام حسن(سلام الله علیه) هست، [21] درباره فاطمه زهرا(سلام الله علیها) هست، درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) هست: «عَلَيَّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ» [22] این را چگونه توجیه کنیم؟ اما وقتی آیه مباهله می‌گوید: «وَأَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ» [23] برای ما «بَيْنَ الرُّشْدِ» می‌شود و به صورت شفاف می‌فهمیم که یعنی چه. «وَأَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ». «عَلَيَّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ». او صریحاً می‌گوید که علي نبود. یک کسی باید باشد که بگوید علي بود. این یک اميني می‌خواهد، اميني هم مثل من و شما بود؛ نه امام بود، نه امامزاده بود، نه استعداد راقی بوعلی داشت، طلبه درس خوانی بود. او کلام نوشت، ولایت نوشت، شیعه را زنده کرد. مرحوم علامه طباطبایی هم که مشخص است. هر کدام از اینها یک کاری کردند که قابل عرضه باشد. این خروجی عصر قبل بود. خروجی عصر ما چیست؟! الآن از زمان اینها تا الآن تقریباً پنجاه شصت سال از زمان تألیف اینها گذشت؛ بعضی‌ها هشتاد سال و بعضی‌ها هفتاد سال! ما چه کم داریم؟ چرا این کار را نکنیم؟ فیض خدا هم که وقف یک گروه خاص نیست. خدا رحمت کند شیخ اشراق را! این شیخ اشراق اهل سهرورد زنجان است، این یک روستایی است در اطراف زنجان. شما شرح حال احوال علما را بخوانید، هیچ روستایی نیست که مردان بزرگی از آنجا برنخواسته باشند. فرمایش شیخ اشراق این است که علم را که خدا وقف نکرده است، ما تاکنون وقف‌نامه‌ای پیدا نکردیم که علم مثلاً وقف فلان شهر است، فلان کلان شهر است، خیر! غالب مردان بزرگ الهی از همین روستاها برخاستند، چرا ما نباشیم؟

فرمایش امام مجتبی(سلام الله علیه) این است که جانتان ظرف دانش کنید، چیزی دیگر نریزید! مدام این را بخوان، مدام آن را بخوان که چی؟ آخرش از آن چیزی در نمی‌آید. بوعلی رساله عهد دارد، با خدایم عهد کردم که چه؟ قصه نخوانم! حرف غیر علمی نزنم! حرف غیر علمی گوش ندهم! نوشته‌های غیر علمی نخوانم! با او عهد بستم. مگر این دل، این ظرف، این قلب ظرفیت چقدر را دارد؟ اینها را از چه کسی یاد گرفتند؟ از همین بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه). فرمود دلتان را پُر از دانش کنید همین! «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ».

اگر عصر ما نتواند حداقل سه کتاب نظیر این سه کتاب بنویسد، او الغدير نوشت! خدا رحمت کند شهریار را، درباره الغدير گفت: «منطقش است هل أتى، بازویش است لا فتی، لا رقم إلا غدیر، لا قلم إلا امین». [24] کم کاری نیست! چرا ما نباشیم؟ اینها که وعده دادند، امر هم کردند، گفتند بخواهید ما از شما حمایت می‌کنیم، همین کار را کردند، چرا ما نباشیم؟! این جمله اول.

امام جمله دوم در بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) فرمود: شما جامعه را روشن کنید. خیلی لازم نیست حرف بزنید، همین کار عادی را بکنیم، یک نماز جماعتی بخوانیم، هفته‌ای یکجا سخنرانی بکنیم، همین که شما در خیابان و بیابان و کوی و برزن راه می‌روید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» [25] مردم شیفته عالم باعمل هستند. هیچ کس از عطر بدش نمی‌آید. خدا انسان را معطر خلق کرد، عطر دوست هم خلق کرد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [26] جامعه از ما فقط علم و عمل می‌خواهد، عقل می‌خواهد.

در استان ما بعضی از علما بودند که کار امامزاده را می‌کردند. هر کس حضور ایشان می‌رفت مثل اینکه وارد حرم امامزاده می‌شد، با یک سبک‌رویی برمی‌گشتند؛ چون دیدند این شخص هفتاد یا هشتاد سال هر چه می‌گوید عمل کرده است از ما هم همین را می‌خواهند. حالا صدها فضایی مجازی باشد، مردم شیفته عقل و عدل هستند. این عطر در شامه همه اثر می‌گذارد، «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ» که راه خودتان را ببینید، «وَصَاحِبِ الْهَدْيِ» به دیگران راه را نشان بدهید.

حالا درست است که آن قله‌اش برای وجود مبارک سید الشهدا (سلام الله علیه) است؛ «الحسين مصباح الهدى» [27] بله! اما اینکه وقف آن امام نیست. آن امامت است که وقف آنهاست، آن قله است که وقف آنهاست، آن مقامات عالی‌ه وقف آن ذوات قدسی است؛ اما این پایینی که برای شاگردان آنهاست. آن حضرت «مصباح الهدی» است برای کل جهان «إلي يوم القيامة»؛ اما ما برای شهر و روستایمان، فرمود: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَصَاحِبِ الْهَدْيِ»؛ این را حضرت برای چه کسی گفته است؟ در عصری که حکومت در دست دیگران بود. الآن که به لطف الهی امام آمد و حکومت اسلامی تشکیل شد و این همه شهدا و این همه جانبازان؛ شما غالب این خیابان‌ها و بیابان‌ها می‌روید می‌بینید عزیزان روحانی و طلبه‌ها هستند که زینت کشور شدند. بیشترین شهید را همین حوزه علمیه داد. مگر صنف ما چقدر است و چقدر جمعیت داریم؟! صنف ما را حساب، حوزه را حساب کنید، بیشترین را همین عزیزان شربت شهادت نوشیدند که آبروی همه ما شدند. اینها هم یک سرمایه است. فرمود می‌توانید چراغ باشید، چرا چراغ نباشید؟ اینکه دنیا نیست که آدم آن را بخواهد و چیز بدی باشد. فرمود: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَصَاحِبِ الْهَدْيِ» که امیدواریم ذات اقدس الهی همه شما را - إن شاء الله - عالم ربّانی کند.

-
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 242.
 - [2] جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النجفی، ج 30، ص 80.
 - [3] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 118، ط.الاسلامیة.
 - [4] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 22، ص 247، ابواب العدد، باب 36، حدیث 1، ط آل البيت.
 - [5] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 119، ط.الاسلامیة.
 - [6] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 22، ص 247 و 248، ابواب العدد، باب 36، حدیث 2، ط آل البيت.
 - [7] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 3، ص 508.
 - [8] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 8، ص 143.
 - [9] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 118، ط.الاسلامیة.
 - [10] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 22، ص 248، ابواب العدد، باب 36، حدیث 3، ط آل البيت.
 - [11] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 22، ص 248، ابواب العدد، باب 36، حدیث 4، ط آل البيت.
 - [12] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 22، ص 248، ابواب العدد، باب 36، حدیث 5، ط آل البيت.
 - [13] تهذیب الأحکام، تحقیق خراسان، ج 8، ص 144.

- [14] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 248 و 249، ابواب العدد، باب 36، حديث 5، ط آل البيت.
- [15] الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 303، ط.الاسلامية.
- [16] الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 32، ط.الاسلامية.
- [17] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 27، ص 43، ابواب صفات القاضي، وما يجوز ان يقضى به، باب 6، حديث 17، ط آل البيت.
- [18] الصحيفة السجادية، الامام زين العابدين (ع)، ج 1، ص 210.
- [19] شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 19، ص 25.
- [20] كامل الزيارات، ابن قولويه القمي، ص 52.
- [21] بحار الأنوار- ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 43، ص 306.
- [22] الأمالي، الشيخ الصدوق، ص 9.
- [23] آل عمران/سوره 3، آيه 61.
- [24] غدير در شعر فارسي، ص 185 و 186.
- [25] انعام/سوره 6، آيه 122.
- [26] شمس/سوره 91، آيه 8.
- [27] عيون أخبار الرضا (ع)، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 60.